

بررسی علل و پیامدهای سرکوب کردهای برادوست و فتح قلعه دم‌دم در دوران حکومت شاه عباس اول صفوی

حسن زندیه، آرش قنبری*

استادیار دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی

تاریخ دریافت: (۹۵/۰۱/۲۰) تاریخ پذیرش: (۹۵/۰۳/۱۱)

A Survey of the Factors Involving in the Repression of the Beradust Kurds and Its Consequences as well as Conquering *the Castle of Dam Dam* During the Reign of the Safavid Shah Abbas I

Hassan Zandiyeh, Arash Ghanbari*

Assistant professor at the University of Tehran, M.A. in Iran Islamic History

Received: (2016/04/08)

Accepted: (2016/06/01)

Abstract

.During the Safavid era, the Kurdish tribes and clans that play an important role in the political activities of the Safavid state, can be said that during the reign of Shah Abbas I increased their role. One of these tribes, was the Bradust Kurds whose residency placed in the northwestern Iran: Urumiyeh and Oshnaviyeh, However, before Shah Abbas I, the tribal territory of the Bradust Kurds was located in the Ottoman territory. The Bradust Kurds, during the rule of Shah Abbas I, reached the highest level of fame, since at that time, their governor, Amir Khan of Bradust was considered a favorite figure to Shah Abbas. Amir Khan Bradust was injured in one of the Safavid battles who, since then, was known as *Amir Cholaq Bradust* 'the lame Amir of Bradust'. He declared an old and famous castle as his ruling residency, and after a while, he rebelled against the central state and start battling with the Safavid forces, Finally, he was suppressed with Shah Abbas' order after a long period of time. This paper intends to investigate the reasons for the Bradust Kurds' rebellion and the way of their suppression.

Keywords: Shah Abbas I, tribes, the Beradust Kurds, Amir Khan Bradust, *the Dam Dam Castle*

چکیده

در دوران صفویان ایلات و طوایف کرد نقش مهمی در فعالیت‌های سیاسی ایفاء می‌کردند و می‌توان گفت این نقش در دوران حکمرانی شاه عباس اول اهمیت بیشتری داشت. یکی از این ایلات، کردهای برادوست بودند که در مناطق شمال غربی ایران و در نواحی ارومیه و آشنویه سکونت داشتند؛ این در حالی بود که پیش از شاه عباس اول قلمرو ایلپاتی کردهای برادوست در سرزمین عثمانی قرار داشت. کردهای برادوست در دوران حکومت شاه عباس اول به اوج شهرت رسیدند، چرا که در این زمان حاکم آنها، امیرخان برادوست، از حکام مورد احترام شاه عباس محسوب می‌شد. امیرخان برادوست در یکی از نبردهای صفویان علیه دشمنان آسیب دید و از آن پس به امیر چلاق برادوست معروف شد. وی قلعه‌ای قدیمی و مشهور را که قلعه دم‌دم نام داشت، به عنوان مقر حکومتی خود برگزید و پس از مدتی علیه حکومت مرکزی عصیان کرد و به جنگ با نیروهای صفوی پرداخت که در نهایت به دستور شاه عباس و بعد از مدتی طولانی سرکوب گردید. مقاله حاضر در نظر دارد به بررسی علل سرکشی کردهای برادوست و چگونگی سرکوب آنها در دوران شاه عباس اول بپردازد.

واژه‌های کلیدی: شاه عباس اول، ایلات، کردهای برادوست، امیرخان برادوست، قلعه دم‌دم.

مقدمه

شاه عباس اول، فرزند شاه محمد خدابنده و پنجمین شاه خاندان صفویه است که به مدت چهل و دو سال با اقتدار بر ایران فرمانروایی کرد. بدون شک او را می‌توان بزرگترین یا به عبارتی یکی از مقتدرترین پادشاهان ایران بعد از اسلام خطاب کرد، چرا که در دوران حکومت وی کشور ایران نه تنها از منظر سیاسی، بلکه از لحاظ فرهنگی و اقتصادی نیز به درجه‌ای مناسب از شکوفایی رسید (۱). هنگامی که شاه عباس به قدرت رسید، مشکلات زیادی در حکومت صفویه پدید آمده بود، به گونه‌ای که در این دوران امرای مقتدر قبایل که از همان آغاز سلطنت صفویان بیشتر مقامات دربار را، چه در امور نظامی و چه غیرنظامی تحت فرمان خود داشتند، در این زمان قدرت بیشتری را به دست آورده بودند و حتی گاهی دم از استقلال می‌زدند. در همین ایام مشکل دیگری چهره نمود و آن به قدرت رسیدن دگر باره بعضی از سلسله‌های محلی سابق مخصوصاً در مناطق مرزی حکومت صفویان بود. قوم کرد از جمله این مرزنشینان بودند.

کلمه و لفظ کردستان در دوران سلجوقیان و از زمان سلطان سنجر به دفاتر دیوان وارد شده و نخستین کتابی که از ایالت کردستان نام می‌برد، *نزهة القلوب* اثر حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ق تحریر یافته است (میرنیا، ۱۳۷۵: ۱۳). کردستان سرزمینی است که در ناحیه شمال غربی و غرب کشور ایران واقع است، این سرزمین به طور عمده آمیزه‌ی است از کوه‌هایی که دره‌ها را در بر گرفته و به سوی تپه‌ها و دشت‌ها کشیده شده‌است (خضری، ۱۳۷۹: ۱۱). کردستان سرزمین کوه‌های بلند و راه‌های ارتباطی سخت و دشوار است (ادموندز، ۱۳۶۷: ۱۲). شاردن درباره این سرزمین می‌گوید: «کوه‌های کردستان پوشیده از درخت است و به همین جهت این کوه‌ها را جنگلستان می‌گویند» (شاردن، ۱۳۷۵: ۶۸۹).

تاورنیه در سفرنامه خود درباره این سرزمین می‌گوید: «کردستان در عهد قدیم آشور خوانده می‌شد و در کرانه شرقی دجله، از دریاچه وان تا حدود بغداد، گسترش می‌یابد و شهرهای اصلی آن نینوا، شریسول، سنیرن (سنه)، بدلیس (بتلیس)، و سلماس است» (تاورنیه، ۱۳۸۱: ۱۲).

حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب*، درباره حدود کردستان نوشته که: «آن شانزده ولایت است و هوایش معتدل و حدودش به ولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیاربکر پیوسته است» (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۳۰).

دلواله در توصیف حدود طبیعی و ویژگی‌های اقلیم کردستان می‌نویسد: «کردستان یعنی سرزمین کردها که بین ترک‌ها و ایرانی‌ها واقع شده است و عرض آن، یعنی از شرق تا غرب ده روز راه است. البته بعضی جاها بیشتر و بعضی جاها کمتر اما از شمال تا جنوب وسعت آن به حدی است که گمان می‌کنم از بابل و شوش در حوالی خلیج فارس شروع می‌شود و به طرف شمال، تا موصل و نینوا یا داخل ارمنستان و آذربایجان و تقریباً حوالی دریای سیاه، ادامه پیدا می‌کند. سرزمین کردستان سرزمین کوهستانی و سخت است و در حقیقت یک بدنه از سلسله جبالی است که از این قسمت آسیا عبور می‌کند و به خلیج فارس ختم می‌شود (۲). این رشته کوه بهترین سرحد طبیعی بین امپراطوری ترک‌ها و ایرانی‌هاست» (دلواله، ۱۳۹۰: ۵). شاه عباس همیشه با بدبینی و کینه بر طوایف کرد می‌نگریست، زیرا این طوایف به سبب سکونت در سرحدات ایران و عثمانی و نیز داشتن مذهب تسنن، بیشتر به جانب ترکان متمایل بودند (۳)، به این ترتیب در جنگ‌های دو طرف، بیشتر با سرداران عثمانی هم‌دست می‌شدند و در شهرهای آذربایجان به تاخت و تاز و کشتار و غارتگری می‌پرداختند (فلسفی، ۱۳۵۳: ۳/۸۹۶). سیاست مذهبی عهد صفوی ادوار مختلفی داشت و با روی کار آمدن هر کدام از شاهان صفوی رنگ خاصی به خود می‌گرفت. به طور کلی می‌توان یادآور شد که در کلیه ادوار حکومت صفویان، به جزء دوره کوتاه مدت حکومت شاه اسماعیل دوم، مسلمانان اهل تسنن، چه در داخل و چه در نواحی مرزی، مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند؛ زیرا که دولت صفوی، بدون توجه به مسائل سیاسی، سعی می‌کرد از تمایل سنی‌ها به دشمنانی چون عثمانی‌ها و ازبک‌ها جلوگیری کند (میراحمدی، ۱۳۶۳: ۶۱).

شاه عباس، همچنان که در اندک زمانی سرداران و صاحب نفوذان قزلباش را به نیروی تدبیر یا شمشیر از

سلطان احمد بعد از مدتی خیانت کرد و به دربار سلطان سلیم عثمانی رفت. در زمان سلطان سلیمان، هنگامی که سلطان به عزم تسخیر بلاد تبریز و آذربایجان به طرف ایران گسیل شد، احمد برادوست را برای هم‌زبانی و مشاوره سفر برگزید. سخنان او درباره رأی و تدبیر ایرانی‌ها موافق رأی سلطان قرار گرفت و سلطان نیز در احترام او کوشید و ولایات اربیل، بغداد و دیاربکر را به او سپرد و به این ترتیب حاکم برادوست مورد عنایت و لطف سلطان عثمانی قرار گرفت (همان: ۳۸۳).

در دوران پادشاهی شاهان قبل از شاه عباس، یعنی شاه طهماسب، شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد، ذکری از حکام برادوست در تواریخ ایران به میان نمی‌آید، یا اگر می‌آید به صورت بسیار مختصر به آن اشاره شده است، به گونه‌ای که نمی‌توان آن را به عنوان مطلبی مهم و با ارزش مورد استفاده قرار داد. به احتمال زیاد حکام برادوست در این دوره‌ها تابع سلاطین عثمانی بوده‌اند. این موضوع، یعنی تابعیت حکام کرد نسبت به یکی از دو دولت ایران و عثمانی، امری عادی تلقی شده است چرا که در یک دوره زمانی ممکن بود طوایف مختلفی از کردها به یکی از این دو حکومت تمایل پیدا کرده باشند. البته در این اقدام مسائلی را باید مورد توجه قرار داد، یکی از این علل گرایش طوایف و حکام کرد به دولتین نام برده، میزان قدرت یا به عبارتی دیگر دوران اوج و شکوفایی آن دولت بوده است و این امری کاملاً طبیعی بود، زیرا هرکدام از این طایفه‌ها و حکام به متحدی نیرومند احتیاج داشتند تا در صورت لزوم از توان آن دولت در رسیدن به اهداف خود استفاده کنند یا اینکه مدافعی مناسب برای روزهای دشوار داشته باشند. این بود که در هر دوره زمانی امکان داشت هر کدام از طایفه‌ها و حکام کرد به یکی از دولتین ایران یا عثمانی متوسل شوند؛ به همین دلیل بارها طوایفی مشاهده شده‌اند که در یک فاصله زمانی کوتاه یا از صفویان حمایت کرده‌اند یا از عثمانی‌ها.

امیرخان برادوست

امیرخان از طایفه برادوست، از طبقه کردها، در زمان شاه عباس در سلک ملازمان شاه بود. امیرخان رهبر و پیشوای طایفه کرد برادوست بود. شاه الکای ترکور و مرکور را که به ولایت ارومیان و اوشنی (ارومیه و اشنویه) پیوسته است،

میان برداشت و سراسر ایران را به فرمان حکومت مرکزی، یعنی اراده شخصی خویش درآورد، با رؤسای عشایر و طوایفی هم که می‌خواستند به طور مستقل فرمانروای ایل و عشیره خود باشند، از در مخالفت درآمد و هر یک را که از قبول فرمانش سر باز می‌زد، بی‌ملاحظه و بی‌درنگ از میان برمی‌داشت، مخصوصاً آن دسته از قبایل کرد که در سرحدات غربی آذربایجان و کردستان به سر می‌بردند، مانند طایفه برادوست. برادوست سرزمینی است سردسیر و کوهستانی که در آذربایجان غربی واقع شده است و امروزه در خط مرزی ایران و ترکیه قرار دارد.

نسب و پیشینه حکام برادوست

در شکل اجتماعی زندگی کرد سه ویژگی ممتاز وجود دارد: تجمع به دور یک رهبر، اطاعت از رهبر و رعایت بعضی آداب و رسوم و سنن تاریخی (زکی‌بیگ، ۱۳۸۱: ۲۰۴). کردها طبعاً کوچ‌رو و گله‌دار بوده، گرمسیر و سردسیر رفته و مایل به سکونت در یک‌جا نبوده‌اند. زندگی خود را با گله‌داری و استفاده از میوه‌های جنگلی و خوراک‌های طبیعی تأمین کرده‌اند. ثروت آنها عبارت بوده از گاو، گوسفند، مادیان، حشم، مرغ و امثال آن که به طور کلی تابع زندگی طبیعی بوده‌اند (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ۵۹). اصل حکام برادوست از طایفه گوران (یکی از ایلات کرد که هم اکنون نیز در مناطق کردنشین، به خصوص کرمانشاه، پراکنده هستند) است و به روایتی از اولاد هلال بن بدرین حسویه هستند که حاکم شهر زور و دینور بوده‌اند. اعتقاد مردم برادوست آن است که حاکمان ایشان از اولاد بلاد هستند اما این تفکر غلط است و اینکه این طایفه از اولاد شخصی به نام هلال هستند، درست‌تر می‌نماید. این حکام دوشعبه هستند: ۱. حکام صومای ۲. حکام ترکور (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۳۸۲).

در دوران پادشاهی شاه اسماعیل اول، سلطان احمد برادوست به اتفاق امرا و حکام کرد به دربار شاه اسماعیل آمدند و اظهار ایلی کردند. شاه نیز به نوبه خود سلطان احمد و سایر حکام کرد را مورد احترام قرار داد و نام او را موسوم به غازی قرآن کرد و نواحی ترکور و صومای و دول (این مناطق در آذربایجان غربی واقع شده‌اند) را به همراه اضافات و ملحقات به او ارزانی داشت. در نهایت

مورد بخشش شاه قرار گرفت و عفو شد. بعد از این ماجرا که لطف شاه در قبال امیرخان را به همراه داشت، امیرخان بار دیگر به الکای خود بازگشت و ظاهراً در زمره فداییان شاه خود را قرار داد، اما در باطن به خاطر تعصب مذهبی یا شرارت نفس، با امرای قزلباش آن حدود به دشمنی پرداخت و سودای استبداد و استقلال کرد، تا اینکه روزی امیرخان به شاه پیغام داد که قلعه قدیمی ارومی تخریب و کهنه شده است و اگر از سوی عثمانی مورد حمله قرار گیرد، این قلعه از پای در خواهد آمد و توان مقاومت را نخواهد داشت، پس اگر شاه اجازه دهد قلعه جدیدی ساخته شود که بتوان در مقابل دشمن از آن محافظت کرد. شاه نیز به او رخصت ساخت قلعه را داد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۷۵؛ اسکندریبگ منشی، ۱۳۹۰: ۲/۹۷۸).

به این ترتیب امیرخان در نزدیکی ارومی (ارومیه) بر بالای کوه رفیعی که داخل قلمرو ترکور بود، ساخت قلعه را آغاز کرد. این در حالی است که صاحب کتاب تاریخ جهان‌آرای عباسی از ساخت قلعه حرفی نمی‌زند و به تعمیر قلعه اشاره دارد. در میان کردها مشهور است که قبل از ظهور اسلام قلعه‌ای مشهور به قلعه دمدم وجود داشته که به مرور زمان منهدم گشته است (همان: ۲/۹۷۹). وجه تسمیه این نام (دمدم) و اینکه این واژه دارای چه معنایی است، روشن نگردید ولی آنچه که از اهمیت برخوردار است، اهمیت این قلعه است زیرا که امروزه نیز یک مکان مهم در نزد کردها است و حتی این قلعه و ماجرای فتح آن به صورت حماسی در میان کردها نقل می‌شود که این امر به اهمیت بیش از حد موضوع اشاره دارد (۴).

سرکشی کردهای برادوست و فتح قلعه دمدم

بعد از اینکه امیرخان برادوست قلعه دمدم را تعمیر نمود، پیر بوداق‌خان حاکم تبریز که مردی باهوش و درایت بود و به کارهای امیرخان مشکوک، به شاه خبر رساند که امیرخان پا از جاده اخلاص بیرون نهاده و هوای خلافت و عصیان دارد و من که غلام دربار پادشاه هستم، ساخت این قلعه را صلاح نمی‌دانم (همان: ۲/۹۸۰). شاه نیز گفته او را قبول کرد و کسی را به نزد امیرخان فرستاد تا او را از انجام این کار منع کند، اما امیرخان گوش به این سخنان نداد و پس از استحکام بخشیدن قلعه، آذوقه و یراق به داخل قلعه انتقال داده و

به این طایفه داد. اما زمانی که عثمانی‌ها به مناطق آذربایجان حمله کردند، وی روی گردان شد و به عثمانی‌ها پیوست. طایفه برادوست از سال ۹۹۳ق ناچار مطیع ترکان عثمانی بود. امیرخان برای مدتی ملازمت عمریگ کرد، حاکم سهران (یکی از ایلات کرد در قلمرو دولت عثمانی) را داشت. بعد از اینکه آذربایجان به تصرف شاه عباس درآمد، امیرخان بار دیگر در ملازمت شاه وارد شد. امیرخان هنگامی که در ملازمت عمریگ (حاکم سهران) بود، در نبردی یک دست خود را از دست داد و به امیر چلاق معروف شد. زمانی که شاه عباس در آذربایجان بود و قصد تصرف ایروان و نخجوان را داشت، امیرخان چلاق به نزد شاه آمده و شاه نیز او را منظور نظر گردانید و بار دیگر امارت قبیله برادوست و الکا ترکور و مرکور را به او عنایت فرمود، او را به لقب خانی سرفراز گردانید و به استادان و زرگران دستور داد دستی از زر ناب برای او ساختند و به جواهر گران‌بها زینت دادند و بر بازوی او بستند (اسکندریبگ منشی، ۱۳۹۰: ۲/۹۷۸؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۰۷؛ لویی بلان، ۱۳۷۵: ۲۱۷؛ فلسفی، ۱۳۵۳: ۲/۱۰۵). ماجرای دست زرنگار امیرخان برادوست یکی از وقایع جالب توجه درباره کردهای برادوست است که شاه عباس این لطف بزرگ را در حق یکی از حکام کرد به جا آورد و او را به لقب خانی مفتخر گردانید.

این‌چنین بود که لطف کامل شاه در حق امیرخان برادوست مرعی گشت و امیرخان نیز همیشه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده، ملازمت شاه نمود و اظهار اطاعت کرد و از سوی شاه مورد لطف و مرحمت قرار گرفت. وی در کمال استقلال بود، همین‌طور به نام شاه به برخی از ولایات کردنشین در کشور عثمانی حمله کرد و آن مناطق را به تصرف درآورد و الکای خود قرار داد و در میان حکام کرد به علو جاه و مقام و کثرت سپاه مشهور گشت. کار امیرخان برادوست به جایی رسید که بسیاری از قبایل و میرزاده‌های قبایل عشایر کرد به ملازمت او وارد شدند و راه خدمت او را پیش گرفتند و این موجب ایجاد غرور و نخوت در او شد و هنگامی که چغال اوغلی (سردار عثمانی) به جانب آذربایجان لشکر کشید، امیرخان از نبرد با وی دوری کرد و بعد از شکست چغال اوغلی، به درگاه شاه که در سلماس بود، آمد و اظهار ندامت کرد و بار دیگر

اسباب قلعه‌داری را آماده کرد. جلال‌الدین منجم در این باره می‌نویسد:

«در سال ۱۰۱۸ق به دستور شاه عباس، جماعت جلالی به سرداری قراحسن استاجلو، حاکم قلمرو علیشکر، متوجه آذربایجان شدند. این در حالی بود که امیرخان چلاق برادوست و قبادخان مکرری به دستور شاه باید به حدود وان و ارزروم می‌رفتند، ولی چون خیر آمدن جلالی‌ها به آذربایجان به امیرخان رسید، به خاطر ترس و یا دشمنی با جلالی‌ها از رفتن به جانب وان خوداری کرد و وقتی دستور شاه مبنی بر اینکه اگر کسی از دستورات امتناع کرد، وی را به دربار بفرستند، این موضوع شامل حال امیرخان شد و به این ترتیب امیرخان دم از یاغیگری زد.» (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۰۰)

حسن‌خان که از امرای عراق بود، از سوی شاه به جانب امیرخان برادوست گسیل شد. وی با امیرخان درباره اطاعت از شاه سخن گفت اما امیرخان در سرکشی خود اصرار ورزید. روزی مقدمه لشکر حسن‌خان به الکای امیرخان رسید که فوجی از کردهای برادوست با اسلحه و یراق در برابر مقدمه لشکر قرار گرفتند و شروع به جنگ کردند و چند نفر از جلالیان را کشتند و گروهی در این بین زخمی شدند. چون این خبر به امرای قزلباش رسید، لشکری به طرف قلعه دمدم به حرکت درآمد و در نیم‌فرسخی قلعه توقف نمود. کردها به قلعه پناه بردند و شروع به تیراندازی کردند. حسن‌خان بار دیگر معتمدی نزد امیرخان فرستاد. امیرخان عذرهای نامقبول آورد و کردها بار دیگر به جلالی‌ها و قزلباش‌ها حمله کردند و بدین ترتیب جنگ بین دو طرف آغاز گشت. هر روز گروهی از دو طرف کشته شدند تا اینکه محمدبیگ جلالی، برادر محمدپاشا که از دست برادر ناراضی بود، به همراه چهارصد نفر از جلالیان به امیرخان پیوست. این ماجرا بیش از پیش باعث افزایش خصومت شد و به این ترتیب الکای برادوست‌ها متصرف شد و شاه دستور داد که اگر امیرخان به عصیان خود ادامه دهد، به قلعه حمله کرده و این طغیان را سرکوب کنند (اسکندریبیگ منشی، ۱۳۹۰: ۲/ ۹۸۱). به این ترتیب نیروهای شاه از نقاط مختلف جمع شدند. مثلاً اعتمادالدوله از اردبیل روانه تبریز شد و در روز سه‌شنبه بیست‌وششم شعبان ۱۰۱۸ق داخل اردو شد و حسن‌خان و محمدپاشا به استقبال وی آمدند. روز بعد اعتمادالدوله شخصی معتمد به نام محمد طسوج را که با امیرخان آشنایی داشت، نزد وی فرستاد تا او را از این

عصیان بر حذر دارد. امیرخان این ملاقات را قبول کرد و در پایین قلعه با چند نفر حاضر شد و از روی مکر و حيله خود را پشیمان و مطیع شاه نشان داد، به همین خاطر اظهار ندامت کرد و قرار شد که صبح روز بعد با اعتمادالدوله به نزد شاه بروند، اما وی از این کار امتناع و کار را برای خود سخت‌تر از پیش کرد. وقتی اعتمادالدوله این احوال را دید، به قلعه‌گیری مشغول شد و هر یک از امرا و نیروهایشان را جهت قلعه‌گیری به بخش‌هایی تقسیم کرد و هر قسمت از قلعه را به یکی از امرا سپرد (۵). وی دستور داد برای اینکه راه فرار مسدود باشد، خندقی کنده شود و هنگامی که گنجعلی‌خان (۶) به این دیار آمد، حفاظت از خندق به او و یارانش سپرده شود. صفرقلی بیگ چگنی بعد از دوازده روز از ایام محاصره به نزد شاه عباس رفت و از استحکام قلعه برای شاه گفت. یکی از موضوعات با اهمیت که خبر آن به شاه باید رسیده می‌شد، بحث آب ذخیره شده در قلعه بود، بنابراین صفرقلی بیگ این خبر را برای شاه آورد که آب قلعه به صعوبت قطع می‌شود و باید این منطقه توپ‌ریزی شود. به دستور شاه کار توپ‌ریزی در پای قلعه صورت گرفت. همه روزه بین کردها و قزلباش جنگ و درگیری به راه بود و تصمیم گرفته شد سبیه‌هایی (کانال‌هایی) حفر شود که به این ترتیب بتوان به آب قلعه نفوذ پیدا کرد (همان: ۲/ ۹۸۲). نیروهای شاه به ساخت کانال مبادرت ورزیدند تا اینکه کردها از حفر کانال‌ها با خبر شدند و بر سر این کانال‌ها هجوم آوردند و از آن پس کردها بیش از پیش در حفاظت آب کوشیدند و دویست جوان کارآمد را برای حراست آن گماشتند. جنگ بین طرفین همه روزه ادامه داشت و گاهی کردها پیروز بودند و گاهی قزلباش‌ها؛ از هر دو طرف مردانی کشته شدند تا اینکه روزی اعتمادالدوله از بیماری خفقان که دایم او را آزار می‌داد، جان سپرد. خبر را به وسیله عریضه‌ای به شاه رساندند، شاه نیز محمدبیگ بیگدلی شاملو را برای رهبری سرکوب امیرخان فرستاد (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۰۳).

هنگامی که محمدبیگ به پای قلعه رسید. امیرخان بار دیگر اظهار ندامت کرد و از محمدبیگ خواست که زن و فرزند خود را با تحف و هدایا به نزد شاه بفرستد. پیغام محمدبیگ به او این بود که خود امیرخان باید به نزد شاه برود، در غیر این صورت وی ملزم هست او را به چنگ آورد، به این ترتیب بار دیگر جنگ و جدال آغاز شد. کردها تلفاتی

رسیدند (همان).

بعد از این واقعه، پسران کوچک و بازمندگان امیرخان چلاق برادوست به اردوگاه شاه آورده شدند. اموال و اسباب اهل قلعه بین غازیان تقسیم شد و زمانی که اردوی شاهی در گاودول مراغه بود، این حقایق به شاه رسید. شاه نیز گنجعلی‌خان را به همراهی جمعی از تفنگچیان در پای قلعه نهاد و ایالات و دارایی الکای ارومی از جانب شاه به قبان‌خان، برادر محمدبیگ بیگدلی شاملو، واگذار شد. همچنین سه‌هزار تومان زر نقد جهت ضروریات و مرمت قلعه ددم‌پرداخت شد. قبان‌خان با قشون آراسته به آنجا رفت و به تعمیر قلعه و آبادانی آن پرداخت و گنجعلی‌خان و تفنگچیان به نزد شاه بازگشتند (همان: ۱۰۰۱/۲).

سرکشی مجدد کردهای برادوست

در سال ۱۰۲۵ق برابر با سال بیست و نهم جلوس شاه عباس اول، هنگامی که شاه در مازندران بود، به او خبر رسید که کردهای برادوست بار دیگر بر قلعه ددم‌تسلط یافته‌اند. این در حالی بود که شنیده می‌شد الغ‌بیگ برادوست با چند نفر از کردها و جلالی‌ها همدست شده و هر روز به غارت ده و غصبات آن حوالی می‌پردازند. همان‌طور که گفته شد، حراست و تسلط بر الکای برادوست‌ها و همچنین قلعه ددم‌به قبان‌خان بیگدلی، برادر محمدبیگ، داده شده بود. در حینی که قبان‌خان برای شکار به بیرون از قلعه می‌رود، گروهی از کردها که در قلعه باقی مانده بودند، به الغ‌بیگ خبر می‌دهند که حاکم قلعه در قلعه نیست. به این ترتیب الغ‌بیگ شبانه، به همراه پنجاه نفر از کردها، به پای قلعه می‌آید و با کمک کردهای درون قلعه، سوراخی ایجاد کرده و وارد قلعه می‌شوند و نگهبانان را به قتل می‌رسانند. بعد از اینکه نگهبانان هر برج را به قتل رساندند، به نقارخانه رفته و نقاره شادمانی به نام الغ‌بیگ به صدا در می‌آید و اهل قلعه بعد از با خبر شدن از ماجرا، سراسیمه و حیران شبانه خود را از قلعه بیرون انداخته و می‌گریزند. با فرارسیدن صبح، کسی از قزلباش در درون قلعه باقی نمانده بود و کردهایی که قلعه را به تصرف درآوردند، از سایر کردها در مخالفت با دولت صفوی کمک طلبیدند (همان: ۱۰۹۱/۲؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۲۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۸۸). این خبر به قبان‌خان رسید و

را متحمل شده و چند نقطه مهم را از دست دادند و قلعه‌ها یکی بعد از دیگری سقوط کردند. از طرفی دیگر، برخی از کردهای برادوست از قلعه پایین آمده، به قزلباشان پیوستند. هر کدام از این افراد به آب قلعه اشاره می‌نمود که با کمبود مواجهه شده و چون خشکسالی روی داده، آب کم شده و آنچه باقی مانده، عفونت به هم رسانیده است. کار بر اهالی قلعه بسیار سخت شد، چنان‌که زندگی مردم دچار اختلال شد. این زمان بود که خان‌بیگ کرد تسلیم شد و درخواست کرد که صفرقلی‌بیگ و محمدعلی‌بیگ به سوی قلعه بیایند که قلعه را تسلیم کنند؛ بعد از این واقعه دروازه گشوده شد و صفرقلی‌بیگ و محمدبیگ با جماعتشان پیش رفتند. امیرخان چلاق چون از همه‌جا مأیوس شده بود، او را به خانه محمدبیگ بیگدلی بردند و حفاظت از قلعه را به میرفتاح و تفنگچیان اصفهان دادند (همان). امیرچلاق برادوست به همراه دویست نفر از کردها و جلالی‌ها به نزد محمدبیگ بیگدلی فرستاده شدند. بعد از خوردن غذا به امیرخان گفته شد که تو با پسر تهمین‌جا بمان و افراد همراه تو به جاهای دیگر فرستاده خواهند شد. امیرخان قبول کرد، اما دیگر همراهان به او گفتند که تو را خاطر جمع است که امرا به قتل تو جرأت نمی‌نمایند اما یک تن از ما را زنده نگه نخواهند گذاشت و میان ما و تو عهد چنین بود که میان سختی و خوشی با هم باشیم، در این اثنا از خانه الیاس خلیفه، شورش و غوغایی برخاست. ماجرا از این قرار بود که خلیفه به مهمان‌داری از مهمانان پرداخته و چون مردی ساده لوح بود، به ملازمانش خطاب کرد که چرا مهمانان را در حالتی راحت قرار نداده‌اند. مهمانان خیالی دیگر کردند و شمشیر کشیده، چند نفر از جمله الیاس خلیفه را از پای درآوردند. غازیان قزلباش با خبر شدند و به داخل خرگاه رفتند، روی به خان ابدال مکرری آورده، او را با همراهان به قتل رساندند. چون خبر به حسن‌خان رسید، اعتمادش را نسبت به کردها از دست داد و دستور قتل آنان را صادر کرد (اسکندریبیگ منشی، ۱۳۹۰: ۱۰۰۰/۲).

چون این شورش و غوغای عظیم رخ داد، امیرخان و همراهانش نیز به سوی غازیان شروع به تیراندازی کردند و دیگر کردها نیز با شمشیر از خرگاه بیرون آمده، جنگ‌کنان به قتل رسیدند. این چنین تمامی این قوم، حتی گروهی که شش‌ماه پیش اظهار اطاعت شاه را کرده بودند، به قتل

هست. آنچه که از سرکشی امیرخان برادوست استنباط می‌شود، به غرور و نخوت وی باز خواهد گشت که به علت گردآمدن طوایف مختلف کرد به دور وی، این غرور شکل گرفت. موضوع قابل توجه دیگر آمدن طایفه جلالی‌ها به منطقه است که کردهای برادوست و حتی سایر کردها یا به خاطر علل مذهبی و یا به خاطر دلایل فرهنگی - اجتماعی دیدگاهی مساعد نسبت به این قوم نداشتند و شاید بتوان علت اصلی این تحسن و یا به عبارتی قلعه‌داری را در آمدن جلالی‌ها دانست. چرا که در متن منابع آورده شده است که با آمدن جلالی‌ها، شاه عباس جایگاهی را برای آنها به وجود آورد و حتی اعلام نمود که هر کدام از طوایف کرد دم از عدم اطاعت و نافرمانی زنند، الکا و الوس آنها به جلالی‌ها تعلق بگیرد. همین موضوع ترس حکام و طوایف کرد را به همراه داشت و همان‌طور که آورده شد، برخی از طوایف کرد دیگر نیز به برادوست‌ها پیوستند و این چنین بحرانی را در حکومت شاه عباس ایجاد نمودند (۷)؛ واقعه‌ای که دولت شاه عباس را برای مدتی مشغول خود کرد و موجبات زحمت بسیاری برای حکومت شد.

نقش کردهای برادوست در حکومت شاه عباس

ایل برادوست در مرز ایران و عثمانی قرار داشتند و بدون تردید در کشمکش‌ها و روابط این دو حکومت خواه‌ناخواه اثرگذار بودند، تا جایی که گفته شده است در تمام طول دوره حکومت صفویه، کردها نقش حیاتی در کشمکش بین صفویان و عثمانی‌ها ایفا کرده‌اند (مک داول، ۱۳۸۰: ۸۱). هر چند طبق روایت منابع، هنگام لشکرکشی عثمانی‌ها به فرماندهی چغال‌زاده، این ایل هیچ موضعی را نسبت به این امر نشان نداد، اما واقعیت این است که برادوست‌ها به مثابه مرزبانانی برای دولت صفوی محسوب می‌شدند که دفاع از مرزها را در قبال حمله دشمن بر عهده داشتند و گروه‌هایی از این ایل به صورت دسته‌های بزرگ در جنگ‌های ایران علیه دشمنان و به خصوص عثمانی‌ها شرکت داشتند. گفته شده حتی کردهایی که به مناطق مرزی شرق کشور، یعنی خراسان کوچانده شده‌اند، از افراد این ایل نیز بوده‌اند که شاه عباس برای دفع تهاجمات ازبکان دستور مهاجرت اجباری کردها را صادر کرد (۸).

وی به جانب قلعه به حرکت درآمد. از طرفی دیگر آقا سلطان مقدم در مراغه خبر یافت و به طرف قلعه روانه شد. در بین راه گروهی از کردها که تعدادشان یک‌صد و پنجاه نفر بود، به نیروهای آقا سلطان برخوردند و در جنگی که پیش آمد، کردها شکست خورده جمعی به قتل رسیدند و بقیه فرار کردند. بعد از اینکه این خبر به پیربوداق‌خان، حاکم تبریز، و شهیر سلطان مکرری رسید، آنها نیز برای کمک به طرف قلعه به راه افتادند و قبان‌خان خجلت‌زده، به آنها پیوست. این گروه اطلاع یافتند افرادی که در قلعه بودند، دچار بحران شده‌اند؛ به این ترتیب که: روزی الغ بیگ مشغول تقسیم باروت بین تفنگچیان بود که شراره آتش به میان باروت می‌افتد و آتشی پدید می‌آید که یک طرف صورت الغ بیگ را می‌سوزاند و او و تعدادی از حاضران را مجروح می‌کند. چون این اتفاق روی داد، کردها از قلعه‌داری عاجز شدند و شبانه تا جایی که توانستند اسباب و لوازم را با خود برداشته و قلعه را تخلیه کرده و این چنین بار دیگر قلعه به تصرف قزلباشان درآمد. قلعه دمدم تنها هشت روز در دست کردها بود. یکی از نتایج این آشوب این بود که بسیاری از ایلات کرد دم از نافرمانی بزنند. شاه عباس، قبان‌خان را بخشید، ولی حراست قلعه را این بار به آقاخان مقدم سپرد (اسکندریبیگ منشی، ۱۳۹۰: ۲/ ۱۰۹۲؛ لویی بلان، ۱۳۷۵: ۲۵۲).

ماجرای قلعه دمدم واقعه‌ای است که به راحتی می‌توان ادعان داشت تمامی منابعی که چه در دوران صفویه و چه در ادوار بعد تألیف شده‌اند، به آن پرداخته‌اند و این به اهمیت موضوع بازمی‌گردد. درباره این سرکشی و این فتح سؤالاتی ممکن است به ذهن خطور کند که چه عامل یا عواملی موجب بروز چنین آشوبی شد که مدت زیادی حکومت مرکزی را به خود مشغول کرد و علاوه بر آن موجبات خسارات فراوانی را برای دو طرف، یعنی کردها و دولت صفویه، به بار آورد. همان‌طور که در صفحات قبل بیان شد، امیرخان برادوست اظهار وفاداری و اطاعت نسبت به شاه کرده بود، حتی به دستور شاه یک دست از طلا برای او ساخته شد که در نوع خود حرکتی نمادین به حساب می‌آمد، ولی با این وجود او سرکشی و طغیان کرد. تحلیل این موضوع بی‌شک کاری دشوار است و همچنین برای روشن شدن قضیه به مدارک و منابع زیادی نیاز

لایق و کارآمد و قابل احترام نزد شاه عباس قرار داشت و از این حاکم کرد خدماتی چون شرکت در تصرف سرزمین‌های ایروان و نخجوان صورت گرفته بود که با سرکشی و طغیان امیرخان، این احترام جای خود را به سرکوب و کشتار داد. کردهای برادوست علاوه بر اینکه خدماتی را در جهت اهداف شاه عباس اول انجام دادند، زحماتی را نیز بر حکومت تحمیل کردند و موجب دل‌مشغولی نظامیان صفوی برای مدتی طولانی شدند که در نهایت با سرکوب و قتل‌عام از سوی حکومت مواجه شدند.

پی‌نوشت‌ها

۱. شاه عباس اول، بزرگترین پادشاه دوران صفویه، دست به اصلاحات زیادی زد و امنیت مناسبی را در سرزمین ایران به وجود آورد، تا جایی که شرلی در سفرنامه خود می‌نویسد: شاه عباس مملکت خود را به گونه‌ای مطیع و امن کرده است که شخص می‌تواند در تمام مملکت مسافرت کند، بدون اینکه اسلحه‌ای با خود حمل کند (شرلی، ۱۳۷۵: ۷۰). شاه عباس اول در منقاد ساختن بیشتر والیان سراسر کشور بسیار موفق بود. آنهایی که بیشتر از همه پایداری کردند، دولت‌های حائل در برابر حکومت عثمانی بودند. یکی از این حکومت‌ها کردستان بود (فلور، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

۲. مینورسکی نیز معتقد است سرزمین‌های رشته کوه‌های تورس و کرانه‌های چپ رودخانه دجله، یعنی سرزمین‌های خربوت، بوتان و زاب علیا، در هر زمانی از تاریخ که بررسی شود، اولین وطن برای کردهاست (مینورسکی، ۱۳۷۹: ۲۱). این سرزمین سلسله کوه‌های ممتدی دارد که محل سکونت کردهاست و کردها مردمانی مستقل بودند و ویژگی‌های طبیعی مناطق کردنشین باعث شده تا کردها مردمانی سخت‌کوش و مبارز باشند (زینو، ۱۳۸۹: ۲۲۲).

۳. کردها با ظهور اسلام مسلمان شدند و در دوره‌های بعد با وجود آمدن مذاهب مختلف به تسنن گرویدند (فخرالکتاب سنندجی، ۱۳۶۶: ۲۹). مذهب تسنن به چهار شعبه تقسیم می‌شود که بیشتر کردهای ایران شافعی مذهب شدند. شرف‌الدین نیز اکثر طوایف کرد را در مذهب شافعی می‌داند (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۲۶؛ بارتولد، ۱۳۸۶: ۲۰۸).

۴. کردها از ادبیات عامیانه بسیار غنی برخوردارند که شامل آداب و رسوم، ترانه‌ها و اشعار حماسی و به‌ویژه حماسه دفاع از قلعه دمدم (جنوب ارومیه در نزدیکی رودخانه برادوست)

این طوایف کرد به مهاجرت پیش آمده تن دادند و در مناطق شرقی کشور ساکن شدند. به این ترتیب در دو سمت سرحدات حکومت که صفویان با دو دشمن بزرگ روبه‌رو بودند، ایلات کرد برای دفاع از مرزهای کشور در دو سوی قرار داده شدند و به نحوی نسبتاً مطلوب وظیفه خود را به جای آوردند. برادوست‌ها از آنجایی که در مرز واقع شده و برای مدتی نیز در خدمت سلاطین عثمانی بودند، این مزیت را داشتند که به عنوان مشاوران نظامی که از وضعیت سپاه عثمانی باخبر بودند، اطلاعاتی را در اختیار نظامیان صفوی قرار دهند و همین‌طور به علت حضور در میان عثمانی‌ها به نقاط ضعف و قدرتشان آگاه بودند. به این ترتیب می‌توان مهم‌ترین نقش برادوست‌ها را حضور در مناصب نظامی و نظامی‌گری آنها و همچنین نقش آنها به عنوان رکنی از نظام اقتصادی به علت زندگی شبانی (وجود گله‌های فراوان) دانست که البته این ویژگی‌ها از خصایص عمومی بیشتر قبایل و ایلات محسوب می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

ایل کرد برادوست که مقرر حکومتی آنها در ارومی و اشنوی بود، یکی از ایلات مهم کرد در دوران پادشاهی شاه عباس به حساب می‌آمد. این ایل کرد همچون سایر ایلات دارای ساختار نظامی - قبیله‌ای خاص خود بود که با روی کار آمدن حکومت صفویه این ایل نیز وارد جریان‌های سیاسی شد. کردهای برادوست برای مدتی تحت انقیاد و استیلای دولت عثمانی قرار داشتند و این سرسپردگی آنها نسبت به دولت عثمانی، با روی کار آمدن شاه عباس اول به پایان رسید و این بار برادوست‌ها به رهبری خان و رئیس خود، یعنی امیرخان برادوست، اظهار اطاعت شاه عباس را پذیرفتند و به این ترتیب به عنوان یکی از طوایف تحت انقیاد صفویان درآمدند. اوج شهرت و قدرت ایل برادوست در زمان امیرخان برادوست، حاکم این ایل بود که نه تنها افراد ایل بلکه گروه‌هایی از ایلات کرد دیگر به برادوست‌ها پیوستند؛ هرچند این اتحاد موجب بروز مشکلی برای دولت صفوی شد و همان واقعه قلعه دمدم و سرکوب گسترده کردها را به همراه داشت اما واقعیت این بود که پیش از بروز این حادثه، امیرخان برادوست به عنوان فرماندهی

منابع

ادموندز، سیسیل جی (۱۳۶۷). *کردها: ترک‌ها و عرب‌ها*. ترجمه ابراهیم یونسی. چاپ اول. تهران: روزبهان.

اسکندربیک منشی ترکمان (۱۳۹۰). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. به کوشش فرید مرادی. چاپ اول. تهران: نگاه.

بارتولد، ویسینج (۱۳۸۶). *تذکره جغرافیایی تاریخ ایران*. ترجمه حمزه سردادور. چاپ سوم. تهران: توس.

بدلیسی، امیر شرف خان (۱۳۶۴). *شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)*. مقدمه و تعلیقات محمد عباسی. چاپ دوم. تهران: علمی.

پارسادوست، منوچهر (۱۳۸۸). *شاه عباس اول (پادشاهی با درس‌هایی که باید فراگرفت)*. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.

پورگشتال، یوزف هامر (۱۳۶۷). *تاریخ امپراطوری عثمانی*. ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی. به اهتمام جمشید کیانفر. چاپ اول. تهران: زرین.

تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۱). *سفرنامه*. ترجمه حمید ارباب شیرانی. چاپ اول. تهران: نیلوفر.

جنابدی، میرزابیگ (۱۳۷۸). *روضه الصفویه*. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. چاپ اول. تهران: اساطیر.

حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۳۶). *نزهة القلوب*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ اول. تهران: طهوری.

خضری، سعید (۱۳۷۹). *جغرافیای طبیعی کردستان مکریان*. مقدمه دکتر محمدرضا ثروتی. چاپ اول. تهران: توس.

دلاواله، پیتر (۱۳۹۰). *سفرنامه*. ترجمه شعاع‌الدین شفا. چاپ پنجم. تهران: کتیبه.

زکی بیگ، محمدمین (۱۳۸۱). *تاریخ کرد و کردستان*. ترجمه یدالله روشن. چاپ اول. تهران: توس.

زینو، کاترینو (۱۳۸۹). *سفرنامه ونیزیان*. ترجمه و مقدمه و توضیحات نصرالله صالحی. چاپ اول. تهران: طهوری.

سایکس، سر پرس (۱۳۹۱). *تاریخ ایران*. ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی. چاپ اول. تهران: نگاه.

شاردن، ژان (۱۳۷۵). *سفرنامه شوالیه شاردن*. ترجمه اقبال یغمایی. چاپ اول. تهران: توس.

شرلی، آنتوان (۱۳۷۵). *سفرنامه برادران شرلی*. ترجمه آوانس. چاپ دوم. تهران: کتابخانه منوچهری.

فخرالکتاب سنندجی، میرزا شکرالله (۱۳۶۶). *تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*. با مقابله و تصحیح و تعلیق حشمت‌الله طیبی. چاپ اول. تهران: طهوری.

فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳). *زندگی شاه عباس اول*. چاپ پنجم.

می‌باشد که شاه عباس در نبرد سختی آن را تسخیر کرد (مینیورسکی، ۱۳۷۹: ۵۵).

۵. توصیف قلعه دمدم در کتاب *تاریخ عالم‌آرای عباسی* بدین ترتیب است: باید گفت که قلعه بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی، با عرضی کم واقع شده بود. دو طرف آن از شمال و جنوب دره عمیقی است که از پایین به بالا جز با نردبان صعود نتوان کرد. شرق آن به کوهستان متصل است. یک دروازه در جانب جنوبی حصار دوم قرار داده‌اند که از دروازه تا روی زمین راهی وجود دارد در میان سنگ، درنهایت تنگی که عبور یک سوار از آنجا دشوار است. آب قلعه از حوض بزرگی است که با آب باران پر می‌شود. در مجموع قلعه دمدم بر پنج قلعه است، یکی اصل قلعه و یکی قلعه پایین و یکی سولق و یکی بوزلق و یکی دیگر برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که در کمال استحکام هستند (اسکندربیک منشی، ۱۳۹۰: ۲/ ۹۸۵).

۶. در دوران پادشاهی شاه عباس اول، گنجعلی‌خان زیک، بیگلربیگی قندهار بود. وی از طایفه زیک، از عشایر کرد و از قدیم جزء ملازمان شاه محسوب می‌شد. وی در اوان طفولیت و ایام اقامت در دارالسلطنه هرات در خدمت شاه عباس بود. خدمات و مردانگی‌های بسیار از او دیده شده است، به خصوص در نبرد با ازبک‌ها در خراسان، به علت خدماتش در قبال دولت صفوی به مرتبه خانی و لقب ارجمند بابایی ترقی داده شد. بعد از مرگش، علی‌مردان بیگ، پسرش به جای او حاکم قندهار شد و به خاطر خدمات پدر به بابای ثانی لقب یافت (اسکندربیک منشی، ۱۳۹۰: ۳/ ۱۲۶۹). این دودمان (زیگ) یکی از هفت دودمان قدیم عهد اشکانیان و ساسانیان بوده است (میرنیا، ۱۳۷۵: ۱۴).

۷. درباره این قوم گفته شده است که کردها مانند سایر اهالی کوهستان آزادی در میان کوه‌های خودشان را از همه چیز عزیزتر می‌دانند (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۲/ ۸۷۶). تاریخ گواه است که کردان به طور عام خواهان زندگی آرام و به دور از ستیزگری بوده‌اند و اگر مورد هجوم نیروی حکومتی قرار نمی‌گرفتند، با آنان به جدال برنمی‌خاستند (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۵۵/ ۱).

۸. شاه عباس برای صیانت مملکت از تاخت‌وتاز ترکمن‌ها و ازبکان، کردهای جنگجو را از ولایات غربی ایران به مناطق شرقی ایران کوچ داد. شاه عباس همچنین برای حفظ طوایف کرد از دستبرد ترکان عثمانی تصمیم گرفت که کردها را کوچ دهد (بارتولد، ۱۳۸۶: ۱۲۱؛ سایکس، ۱۳۹۱: ۲/ ۹۵۷).

- تهران: دانشگاه تهران.
 فلور، ویلم (۱۳۸۸). *دیوان و قشون در عصر صفوی*. ترجمه کاظم فیروزمند. چاپ اول. تهران: آگاه.
 لویی بلان، لوسین (۱۳۷۵). *زندگی شاه عباس اول*. ترجمه ولی‌الله شادان. چاپ اول. تهران: اساطیر.
 مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۷۹). *تاریخ مردوخ*. چاپ اول. تهران: کارنگ.
 مک داول، دیوید (۱۳۸۰). *تاریخ معاصر کرد*. ترجمه ابراهیم یونسی. چاپ اول. تهران: پانید.
 منجم یزدی، محمدجلال (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)*. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. چاپ اول. تهران: وحیدنیا.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۳). *دین و مذهب در عصر صفوی*. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
 میرنیا، سید علی (۱۳۷۵). *ایل‌ها و طایفه‌های کرد ایران*. چاپ اول. تهران: نسل دانش.
 مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۹). *کرد. ترجمه و توضیح حبیب‌الله تابانی*. چاپ اول. تهران: گستره.
 ----- (۱۳۸۱). *کردها نوادگان مادها*. ترجمه جلال جلالی‌زاده. چاپ اول. کردستان: ژیار.
 وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*. مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید سعید میر محمدصادق. زیر نظر احسان اشراقی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.